

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۱۱ - ۹۳

چالش‌ها و جلوه‌های کاربست عدالت ترمیمی در نظام عدالت کیفری ایران

حسین قنبری^۱امیرحسین احمدی^۲

چکیده

در جوامع معاصر، اطفال و نوجوانان به عنوان گروهی آسیب‌پذیر و در حال رشد، نیازمند حمایت‌های حقوقی و اجتماعی ویژه‌ای هستند تا از آسیب‌های ناشی از تعارض با قانون مصون بمانند. قانونگذار در سال ۱۳۸۱ در جهت ایفای تعهدات ناشی از الحاق به کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹ و تصویب آن با توسل به رویکرد افتراقی به ایجاد چتر حمایتی گسترده و ویژه برای کودکان اقدام و قانون حمایت از کودکان و نوجوانان را تصویب کرد (قنبری، ۱۴۰۱: ۲۳۳). این حمایت، نه تنها بر پایه اصول انسانی و اخلاقی استوار است، بلکه ریشه در آموزه‌های جرم‌شناسی دارد که طفل را فردی نیازمند هدایت و بازپروری می‌بیند. قانون حمایت از اطفال و نوجوانان در سال ۱۳۹۹ با همین رویکرد به تصویب رسیده است. این قانون، با الهام از اسناد بین‌المللی همچون کنوانسیون حقوق کودک و قواعد پکن، بر جنبه‌های تنبیهی افتراقی و ترمیمی تأکید ورزیده تا اهداف اصلاح، توان‌بخشی و بازاجتماعی‌سازی را جایگزین کیفرهای سنتی نماید. با این حال، مسئله اصلی آن است که علی‌رغم پیشرفت‌های تقنینی، چالش‌هایی همچون ناکارآمدی و واکنش‌های کیفری رسمی، فقدان سازوکارهای ترمیمی جامع در قوانین جزایی و ضعف هماهنگی میان نهادهای قضایی، انتظامی و حمایتی، اجرای این سیاست‌ها را با موانع جدی روبه‌رو ساخته است. این کاستی‌ها، منجر به افزایش آسیب‌های ثانویه بر روان کودک و کاهش اثربخشی پیشگیری از تکرار جرم و ناتوانی در مهار پدیده مجرمانه می‌گردد. پژوهش حاضر، با شناسایی این شکاف، به دنبال پاسخ به پرسش اصلی است: جلوه‌های تنبیهی و ترمیمی افتراقی در دادرسی کیفری اطفال ایران کدام‌اند؟ فرضیه پژوهش بر آن است که رویکردهای ترمیمی، به دلیل تمرکز بر مشارکت ذی‌نفعان و غیررسمی‌سازی، کارایی بیشتری نسبت به جنبه‌های تنبیهی در دستیابی به اهداف اصلاح و بازپروری دارند، هرچند در عمل با خلأهای قانونی مواجه‌اند. هدف اصلی تحقیق، تحلیل جلوه‌های افتراقی دادگری کیفری اطفال با تمرکز بر قانون حمایت ۱۳۹۹ و مقایسه تطبیقی با اسناد بین‌المللی است تا نقاط قوت و ضعف شناسایی شود. از این رو پژوهش حاضر در دو بخش اصلی ساختار یافته: بخش نخست به جلوه‌های تنبیهی افتراقی می‌پردازد و بخش دوم جلوه‌های ترمیمی را واکاوی می‌کند. در نهایت، پیشنهادهایی عملی برای بهبود اجرای این جلوه‌ها ارائه خواهد شد.

واژگان کلیدی

دادرسی کیفری اطفال، سیاست کیفری افتراقی، عدالت کیفری، قضا زدایی.

۱. استادیار، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، ایران.

Email: Ghanbari1584@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: amirhocinahmadi@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۸/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۵/۲۲

طرح مسأله

۱. مفهوم طفل از رهگذر قوانین کیفری ایران

تبیین مفهوم «طفل» و تعیین محدوده سنی آن در قوانین کیفری ایران یکی از پیش نیازهای بنیادین برای طراحی و اجرای سیاستهای افتراقی در نظام عدالت کیفری اطفال است. این مفهوم به عنوان پایه ای برای تمایز میان اطفال و بزرگسالان در فرآیندهای قضایی نقشی محوری در امکان سنجی و اجرای رویکردهای ترمیمی ایفا می کند. در نظام حقوقی ایران تعریف طفل تحت تأثیر موازین شرعی الزامات قانونی و تحولات اجتماعی قرار دارد و از این رو بر شیوه های رسیدگی به بزهکاری اطفال و کاربست سازوکارهای ترمیمی تأثیرات عمیقی می گذارد. تعیین دقیق این مفهوم به ویژه در زمینه معیارهای سنی مرتبط با مسئولیت کیفری امکان طراحی سیاستهایی را فراهم می کند که به جای تمرکز بر مجازاتهای سنتی بر ترمیم آسیبهای ناشی از جرم بازسازی روابط اجتماعی و حمایت از فرآیندهای اصلاحی و بازپروری اطفال تأکید دارند. در قوانین کیفری ایران مفهوم طفل با معیارهایی مانند سن بلوغ و مسئولیت کیفری تعریف شده است که چارچوبی افتراقی برای دادرسی اطفال ایجاد کرده اند. این چارچوب بستری برای بهره گیری از روشهای ترمیمی فراهم می آورد که با ویژگیهای رشدی و نیازهای اجتماعی اطفال سازگار هستند. برای مثال سازو کارهایی مانند میانجیگری میان بزه دیده و بزهکار فرآیندهای غیر رسمی قضایی و حمایت های اجتماعی همگی به تعریف طفل و محدوده سنی آن وابسته اند تا بتوانند به طور مؤثری در نظام عدالت کیفری اطفال اجرا شوند. در این راستا قوانین ایران با ایجاد تمایز میان اطفال و بزرگسالان امکان استفاده از تدابیر ترمیمی را تقویت کرده اند. اما تفاوت در معیارهای سنی برای دختران و پسران و ابهام در برخی تعاریف قانونی گاه هماهنگی و یکپارچگی در اجرای این روشها را با دشواری مواجه ساخته است. ویژگیهای خاص نظام حقوقی ایران از جمله تلفیق موازین شرعی با الزامات قانونی تعریف طفل را به موضوعی پیچیده تبدیل کرده است که بر چگونگی اجرای سیاست های ترمیمی تأثیر میگذارد برای نمونه معیارهای سنی تعیین شده در قوانین که مسئولیت کیفری اطفال را مشخص می کنند میتوانند بر امکان با محدودیت استفاده از روشهای ترمیمی مانند گفتگوهای ترمیمی یا برنامه های بازپروری مبتنی بر جامعه اثر بگذارند. این پیچیدگی بررسی مفهوم طفل را به ضرورتی برای درک بهتر موانع و فرصتهای کاربست عدالت ترمیمی در ایران تبدیل میکند مفهوم طفل به عنوان پایه ای برای سیاست گذاری ترمیمی باید به گونه ای باشد که ضمن انطباق با اصول حقوقی و فرهنگی ایران ظرفیتهای اصلاحی و حمایتی نظام عدالت کیفری اطفال را تقویت کند.

۲. حقوق کیفری شکلی ناظر بر دادرسی اطفال و نوجوانان

نظام دادرسی کیفری اطفال در پی آن است که در کنار حفظ نظم عمومی و تأمین عدالت، به گونه‌ای عمل کند که شأن انسانی و اخلاقی کودک و اقتضائات خاص دوران کودکی مورد توجه قرار گیرد. کودک، در این نگرش، نه به عنوان بزهکار بالغی که مرتکب جرمی آگاهانه و با اراده کامل شده است، بلکه به مثابه فردی نیازمند هدایت، آموزش و بازسازی تلقی می‌شود. از همین رو، یکی از وجوه متمایز و برجسته دادرسی کیفری اطفال، جنبه‌های تنبیهی افتراقی آن است که بر بنیاد اصولی چون ادب‌آموزی، اصلاح، توان‌بخشی و بازگرداندن کودک به مسیر سالم زندگی بنا نهاده شده است. در این چارچوب، تأکید بر تربیت و رشد معنوی و اخلاقی کودک، مقوم و محور اصلی سیاست کیفری افتراقی نسبت به اطفال به‌شمار می‌رود. نظام عدالت کیفری، در مواجهه با اطفال بزهکار، باید میان سرکوب بزه و پرورش شخصیت کودک، به نحوی متوازن و انسانی گام بردارد. به بیان دیگر، دغدغه بازپروری طفل، نباید در هزارتوی فرآیندهای رسمی و دیوان‌سالار دادرسی گم شود. هر اندازه این فرآیندها طولانی‌تر، پرتنش‌تر و رسمی‌تر گردد، احتمال تأثیرات منفی بر روان و آینده طفل افزایش می‌یابد و به همان میزان، اهداف اصلاح‌گرایانه دادرسی اطفال رنگ می‌بازد. از همین رو، سیاست‌گذاران کیفری، با خوانش جرم شناختی خود از نظریات مرتبط با این عرصه و بهره‌گیری آموزه‌های عدالت ترمیمی، تلاش کرده است قواعدی وضع کند که کودک را از آسیب‌های ثانویه فرایند کیفری حفظ نماید. از جمله این تدابیر، تأکید بر حفظ محرمانگی جریان دادرسی است؛ چرا که افشای هویت کودک و عمومی‌شدن اتهام، آثار روانی سهمگینی بر شخصیت در حال تکوین او دارد. در همین راستا، قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در ماده ۴۱۴ صراحت دارد که اگر مصلحت کودک اقتضا کند، تمام یا بخشی از دادرسی حتی می‌تواند در غیاب او انجام گیرد. این حکم حقوقی، بیانگر آن است که در نظام دادرسی اطفال، مصلحت کودک بر حضور صرف او در جلسات مقدم است و انعطاف‌پذیری رویه‌ها، تابع مصالح عالیه طفل خواهد بود. افزون بر این، اصل تسریع در رسیدگی نیز یکی از عناصر کلیدی این نظام افتراقی است. اطاله دادرسی که گاه در پرونده‌های بزرگسالان به چشم می‌خورد، در مورد اطفال نه تنها مفید نیست، بلکه مضر و مغایر با اهداف اصلاحی و تربیتی تلقی می‌شود. کودک در انتظار ممتد و بلا تکلیفی ناشی از روندهای طولانی دادرسی، ممکن است دچار اضطراب، ناامیدی، یا حتی تقویت گرایش‌های بزهکارانه گردد. لذا، اصل بر آن است که رسیدگی در حداقل زمان ممکن، با رعایت تمام تضمینات دادرسی منصفانه، انجام پذیرد و کودک هرچه زودتر از وضعیت ابهام‌زای کیفری خارج شود. هم‌چنین، برخلاف رویه رایج در رسیدگی‌های کیفری بزرگسالان که علنی بودن یکی از اصول آن است، در دادرسی کودکان، اصل بر غیرعلنی بودن جلسات است. این قاعده، نه تنها مبتنی بر ملاحظات تربیتی و

روان‌شناختی، بلکه ریشه در احترام به شخصیت انسانی و صیانت از حیثیت کودک دارد. کودک نباید در معرض نگاه‌های سنگین و قضاوت‌گرایانه جامعه قرار گیرد؛ چرا که این مواجهه، می‌تواند موجب انگ‌زنی اجتماعی و بروز چرخه تکرار جرم گردد. باری، جلوه‌های تنبیهی افتراقی در دادرسی کیفری اطفال، بیانگر نگرش متفاوت و انسانی‌تری است که نظام عدالت کیفری نسبت به این گروه سنی اتخاذ کرده است؛ نگرشی که در آن، «کودک» نه موضوع مجازات، بلکه موضوع حمایت، هدایت و بازسازی اجتماعی تلقی می‌گردد و دادرسی او، نه مجالی برای انتقام، بلکه فرصتی برای ترمیم و بازآفرینی آینده‌ای بهتر خواهد بود.

۲-۱. غیر رسمی سازی رسیدگی به جرائم اطفال

در پرتو ناکارآمدی نهادها و واکنش‌های کیفری رسمی از سوی سامانه دادگستری جنایی در قبال بزه‌کاری اطفال، گرایشی فزاینده به بهره‌گیری از شیوه‌های غیررسمی، مبتنی بر مصالح عالیه کودک و آموزه‌های دادگری ترمیمی، پدید آمده است؛ گرایشی که با تکیه بر توانمندی‌های نهفته در نهادهای اجتماعی، خانوادگی و محلی، بر آن است تا بزه‌دیدگی و بزه‌کاری اطفال را نه از دریچه کیفر و سرکوب، که از منظر اصلاح، تربیت و بازگشت سازنده به جامعه بنگرد. در چنین منظری، پرهیز از ورود کودک به فرایندهای تنش‌زای دادرسی کیفری، و کوشش برای اصلاح رفتار او در بستری تربیتی و حمایتی، نه تنها نشان از بلوغ سیاست جنایی دارد، بلکه گامی است در جهت احیای کرامت ذاتی انسان در نهاد طفل، که بنا به اقتضائات سنی، روانی و اجتماعی خویش، مستحق توجهی متفاوت و ملاحظاتی ویژه است. به این منظور ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک گسترش روشهای غیر قضایی در رسیدگی‌های مربوط به اطفال را مقرر داشته و در ماده ۱۱ قواعد پکن نیز رسیدگی به بزه‌کاری اطفال را بدون توسل به مراجع رسمی و مقامات قضایی و مشروط به رعایت تضمین‌های حقوق بشری مورد توجه قرار میدهد. در این میان، قضازدایی (Diversion) - به معنای دور ساختن طفل از رویارویی با فرآیندهای سخت‌گیرانه دادرسی - جلوه‌ای بارز از تدبیر خردمندانه نظام کیفری در قبال اطفال بزه‌کار تلقی می‌شود؛ تدبیری که هم می‌تواند با اتخاذ تدابیری همچون اخطار پلیس (در حقوق کیفری انگلستان) از ورود طفل به فرآیند کیفری جلوگیری کند و هم می‌تواند با استفاده از میانجی‌گری و.... طفل را از ادامه فرآیند کیفری بازدارد و بالاخره می‌تواند در مرحله اجرای احکام از طریق مجازات‌های اجتماعی صورت گیرد (ابراهیمی و رکیانی، ۱۳۸۹: ۵۱). قانون مجازات اسلامی صرفاً به این مرحله اخیر نظر داشته است. بر همین اساس، در نظام حقوقی ایران، تشکیل پلیس ویژه اطفال و نوجوانان، بر پایه قانون آیین دادرسی کیفری، زمینه‌ای مساعد برای تقویت این رویکرد فراهم آورده است. در ادامه‌ی این مسیر، دادرسی ویژه نوجوانان، نیز امکان آن را می‌یابد که با هدایت

پرونده به مسیرهای غیررسمی و ترمیمی، نقشی مؤثر در تحقق قضا‌دایی ایفا کند. همچنین در فرض ارجاع امر به دادگاه، قاضی با در نظر داشتن مصلحت کودک و با بهره‌گیری از نهاد میانجی‌گری، می‌تواند مسیری را برگزیند که نه نشان مجرمانه به کودک زند، و نه شخصیت نوپای او را درگیر انگ‌های کیفری سازد. در این میان، دادگری ترمیمی، که اساس آن بر مشارکت بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه پشتیبان ایشان نهاده شده است، با تکیه بر مفاهیمی چون جبران آسیب، بازپذیری اجتماعی، و ترمیم مناسبات آسیب‌دیده، افقی روشن در برابر سیاست جنایی کودکان می‌گشاید. از جمله مهم‌ترین ابزارهای تحقق چنین رویکردی، پلیس ویژه اطفال و نوجوانان است؛ نهادی که برخاسته از تحولاتی نوین در عرصه جرم‌شناسی حمایتی و حقوق کیفری افتراقی است و با نگاهی انسانی و آینده‌نگر، درصدد آن است که نه تنها از بروز جرم پیشگیری نماید، بلکه در صورت وقوع بزه نیز، از رهگذر تعاملات چندرشته‌ای و مداخلات علمی، موجبات بازپروری طفل را فراهم آورد. این نهاد نوپا، که جایگاهی ممتاز در لایحه تقدیمی سال ۱۴۰۰ یافته، مأمور به ایفای نقشی است فراتر از کارویژه‌های انتظامی صرف؛ بدین معنا که مواجهه آن با کودک، نه در هیئت مأموری تنبیه‌گر، که در مقام یابوری دلسوز و پشتیبانی تربیتی است. در ماده پانزدهم لایحه مزبور، بر ضرورت تشکیل پرونده شخصیت کودک تأکید شده است؛ نه تنها در جرایم خاص، که در وضعیت‌هایی نیز که طفل در معرض خطر قرار گیرد. این تأکید، نشان‌دهنده آن است که قانون‌گذار با نگاهی پیشگیرانه، در صدد است تا شرایط زیستی و اجتماعی کودک را، حتی پیش از وقوع جرم، موضوع مداخله نهادهای حمایتی و انتظامی قرار دهد. پیشگیری از جرم که اصولاً به پدید نیامدن بزهکاری و بزه‌دیدگی می‌انجامد، دارای گونه فردمدارانه و موقعیت‌مدارانه است (Vania, 2023:95). نوع نخست، در برگیرنده مجموعه‌ای از اقدامات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناسانه است که در فرایند رشد و برای جامعه‌پذیر ساختن افراد و گرایش نایافتن آنان به سمت بزهکاری به کار گرفته میشوند. این گونه با تکیه بر چگونگی شکل‌گیری شخصیت افراد و با استفاده از دو دسته اقدام‌های روان و محیط‌مدارانه به هنجارمند شدن و بزهکار ناشدن افراد توجه میکند (نیازپور، ۱۴۰۲: ۱۰۰). پیشگیری مذکور دارای دو نوع جامعه‌مدارانه و رشد‌مدارانه است. اگرچه هر دو گونه به پروراندن درست شخصیت و هنجارمند کردن افراد توجه دارند. اما پیشگیری جامعه‌مدارانه ناظر به همه افراد است و پیشگیری رشد‌مدارانه صرفاً اطفال و نوجوانان مشکل‌دار را در بر میگیرد بنابراین پیشگیری رشد‌مدارانه از رهگذر مجموعه‌ای از اقدام‌های روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه زودرس نسبت به آن دسته از اطفال و نوجوانان که با چالش روبه‌رو هستند برای زدایش خلاءهای فریند رشد و جامعه‌پذیری آنان به کار گرفته میشود در این گونه انگاره این است که بودن مشکل در فرایند هنجارمند شدن افراد و حمایت نکردن از آنان اسباب مزمن شدن بزهکاری در این دسته را فراهم

می آورد از این دریچه بزهکاران مزمن امروز همانا اطفال و نوجوانان مشکل دار دیروز هستند (Welsh, Farington, 2012: 34) وضعیت‌هایی چون اعتیاد یا حبس والدین، ترک تحصیل، بهره‌کشی و سوءرفتار، که در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان به سال ۱۳۹۹ نیز تصریح شده‌اند، مصادیق روشنی از مخاطراتی‌اند که سلامت روانی و جسمانی طفل را تهدید می‌کنند و نیازمند واکنش نظام عدالت اجتماعی‌اند. در چنین بافتی، پلیس ویژه، با تکیه بر ترکیبی از تخصص‌های روان‌شناختی، مددکاری و جامعه‌شناسی، و در تعامل با سازمان بهزیستی کشور، مأموریت یافته است که در مرحله‌ای پیشینی، به شناسایی وضعیت طفل پرداخته، و اطلاعات لازم را برای تصمیم‌سازی‌های منطبق با عدالت ترمیمی و مصالح عالیه کودک فراهم آورد. رسالت این نهاد، نه در اعمال قهر و خشونت کیفری، که در پرهیز از انگ‌زنی، فهم زیست‌جهان کودک، و فراهم آوردن بستر اصلاح و بازگشت او به مسیر سالم زندگی است. این نهاد، به‌ویژه در قبال کودکان زیر نه سال، مسئولیت خطیری بر دوش دارد. ماده نوزدهم لایحه، به‌صراحت مقرر می‌دارد که بازداشت این گروه سنی، به‌طور مطلق ممنوع است و در صورت وقوع جرم، باید پس از تنظیم گزارش لازم، طفل به ولی، بهزیستی، خویشاوندان یا معتمدان محلی سپرده شود. این حکم، تبلوری است از ترجیح مسیرهای مدنی، خانوادگی و اجتماعی بر واکنش‌های کیفری، و تلاشی است برای پاسداری از ذهنیت کودک نسبت به نهادهای عدالت‌گستر. بدین‌سان، تأسیس پلیس ویژه، تجلی سیاستی است مبتنی بر پیشگیری، بازپروری و حمایت؛ سیاستی که کودک را نه بزهکار، که انسانی در حال رشد و نیازمند هدایت می‌بیند. این نگرش، از کیفر فراتر می‌رود، و بر آن است تا با درک عمیق از وضعیت روانی و اجتماعی طفل، و با پرهیز از برخوردهای کلاسیک انتظامی، گام‌هایی در جهت اصلاح و بازسازی بردارد. در پرتو این سیاست، پلیس دیگر صرفاً حافظ امنیت نیست، که پاسدار کرامت انسانی، سلامت روانی، و آینده نسلی است که سرنوشت جامعه، بدان گره خورده است. با وجود این، باید اذعان داشت که کمبود زیرساخت‌های قانونی جامع و ضعف در هماهنگی نهادی، از جمله موانع تحقق کامل این اهداف است. بنابراین، تأکید مداوم بر مصلحت عالیه کودک، و اهتمام به ویژگی‌های شخصیتی و روانی او، در تمامی مراحل فرآیند کیفری، ضرورتی است انکارناپذیر که باید همواره در صدر سیاست‌گذاری‌های تقنینی و تصمیم‌سازی‌های قضایی قرار گیرد. تنها در پرتو چنین نگاهی، می‌توان به آینده‌ای امید داشت که در آن، عدالت نه در مجازات، که در اصلاح و کرامت متجلی گردد.

۲-۲. سری بودن دادرسی اطفال

اصل علنی بودن دادرسی به معنای قابل رؤیت بودن استماع دعوای و فرآیند رسیدگی‌های قضایی توسط عامه مردم خصوصاً از طریق مطبوعات و رسانه‌های ارتباط جمعی است. این

اصل، که از ارکان لاینفک دادرسی عادلانه در حقوق کیفری نوین به شمار می‌آید، افزون بر تقویت اعتماد عمومی به دستگاه قضایی، منشا سالم سازی دادگاه (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲: ۳۳۷) و رعایت حقوق دفاعی متهم می‌گردد. زیرا که مردم در پرتو آن، به تماشای «چگونگی حق‌گزاری» می‌نشینند و سلامت فرآیند رسیدگی را به محک آزمون افکار عمومی می‌سپارند (خالقی، ۱۴۰۳: ۱۶). با این حال، در مرحله تحقیقات مقدماتی، به اقتضای ضرورت تسریع در گردآوری دلایل، جلوگیری از امحاء آثار جرم، یا ممانعت از فرار متهم و تبانی با دیگران، اصل بر غیرعلنی بودن نهاده شده است. این رویکرد، که ریشه در نظام دادرسی تفتیشی دارد، نه تنها در راستای صیانت از مصالح تحقیقات است، بلکه به حفظ حیثیت متهم نیز یاری می‌رساند؛ چه آنکه در این مرحله هنوز گناهی اثبات نشده و اعلام علنی اتهام، ممکن است بر آبرو و آینده فرد سایه افکند. ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری ناظر به همین حقیقت است که جز در موارد منصوص قانونی، اصل بر سری بودن تحقیقات مقدماتی نهاده شده است. اما چون پای محاکمه به میان می‌آید و سامانه دادگستری جنایی در مقام تصمیم‌گیری نهایی برمی‌خیزد، شیوه دادرسی به‌سان نظام اتهامی، به علن می‌گراید. در این مرحله، علنی بودن جلسات نه تنها مظهر شفافیت و دادگری است، بلکه خود، ضمانتی است برای حفظ حقوق اصحاب دعوا، جلوگیری از اعمال نفوذ و تقویت اعتماد عمومی به دستگاه قضایی (زراعت، ۱۳۸۲: ۱۵۶). اصل یک‌صد و شصت و پنج قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، همین معنا را تأیید کرده است (اصل یکصد و شصت و پنجم قانون اساسی: محاکمات، علنی انجام میشود و حضور افراد بلامانع است مگر آنکه به تشخیص دادگاه علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوی تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد). و قانون آیین دادرسی کیفری نیز بر آن مهر صحه نهاده است (ر ک ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری)؛ در همین راستا، یکی از نتایج بارز اصل علنی بودن، حق اصحاب دعوا یا وکلای ایشان در دسترسی به اوراق پرونده و اطلاع از محتویات آن است (رو که ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری). لیکن این قاعده در مواجهه با جرایم ارتكابی توسط اطفال، رنگ می‌بازد و جای خود را به ضرورت محرمانه بودن می‌سپارد. در این حوزه، نه فقط مصالح حقوقی، بلکه ملاحظات روانی، تربیتی و اجتماعی، ایجاب می‌کند که دادرسی از انظار عموم پنهان ماند. چه آنکه آشکار ساختن هویت کودک در محافل قضایی، ضمن برهم زدن آرامش روانی او، آینده‌اش را به خطر می‌اندازد و موجبات تقویت برجسب‌های مجرمانه و مخدوش شدن شخصیت وی را فراهم می‌سازد. به‌راستی، کودکانی که در معرض دادرسی علنی قرار می‌گیرند، افزون بر از دست دادن حس عزت‌نفس، ممکن است به الگوهای رفتاری نادرست خو گیرند و به جای اصلاح، در مسیر انحراف، استوارتر گام نهند. در این نکته ای که باید بدان توجه داشت آنست که در متن ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری به جای «محاکمه»

لفظ «محاکم» به کار برده شده است که به نظر می‌رسد اشتباه تایپ بوده باشد، همچنان که در ماده ۶ نحوه انتشار احکام دادگاه‌ها و برگزاری دادگاه علنی ۱۴۰۰ به درستی به قرار غیر علنی بودن محاکمه اشاره شده است. از همین روست اسناد بین‌المللی نیز به این نکته دقیق تربیتی توجه داشته‌اند به گونه‌ای که در قواعد یکن که از جمله اسناد مهم در زمینه حقوق کیفری اطفال است بر ممنوعیت انتشار و دسترسی به جریان دادرسی اطفال و حفظ حریم خصوصی آنها تأکید فراوان شده است (Beijing Rules, Article 22-1). در کنوانسیون حقوق کودک نیز سری بودن دادرسی امری لازم شمرده شده است (Convention on the Rights of the Child, Article 40) در نظام حقوقی ایران نیز، قانون‌گذار با وقوف به همین مصلحت، در ماده ۳۸ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، صراحتاً بر محرمانه بودن رسیدگی تأکید ورزیده است. به موجب این ماده، حضور اشخاص نامرتب در جلسات دادرسی ممنوع گردیده و صرفاً در مواردی خاص، همچون نمایندگان سازمان‌های مردم‌نهاد مجاز و متخصص در امور کودکان، اجازه حضور داده شده است. این تمهید، نشانگر اهتمام جدی قانون‌گذار به صیانت از اسرار، حریم خصوصی و هویت کودک است. در چنین چارچوبی، دادرسی غیرعلنی، نه فقط حفاظی برای مصون ماندن کودک از آسیب‌های اجتماعی است، بلکه زمینه‌ساز تحقق اهداف اصلاحی و بازپرورانه نیز خواهد بود. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که پرهیز از نشان دار ساختن اجتماعی و کاهش تماس مستقیم کودک با فضای رسمی دادگاه، زمینه بازسازی روانی و تربیتی کودک را فراهم می‌آورد.

۲-۳. پذیرش دادرسی غیابی در دادرسی اطفال

در فرآیند دادرسی کیفری اطفال، محوریت با تربیت‌پذیری و اعتلای شخصیت کودک است؛ رویکردی که هم‌زمان از گرفتار شدن عدالت کیفری در تشریفات زائد جلوگیری می‌کند و زمینه لازم برای حمایت از حقوق و مصالح عالیه کودک را فراهم می‌آورد. تحقق این اهداف مستلزم ایجاد فضایی امن، غیرتنش‌زا و حمایتگر در فرآیند دادرسی است؛ از این‌رو، محرمانه بودن رسیدگی و کاستن از تشریفات قضایی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌رود. قانون‌گذار نیز با درک این ضرورت، تمهیداتی برای تضمین سلامت روانی کودک و رعایت مصالح او اندیشیده است. یکی از این تمهیدات، امکان انجام دادرسی در غیاب طفل، مشروط به احراز مصلحت از سوی دادگاه است. در این فرض، هرچند کودک در جلسه حاضر نمی‌شود، لیکن رأی صادره همچنان حضوری تلقی می‌گردد؛ مشروط بر آنکه ولی یا سرپرست قانونی طفل در جلسه حضور یافته یا نماینده‌ای برای دفاع از حقوق او تعیین شده باشد. هدف از این رویکرد، پیشگیری از آسیب‌های روانی ناشی از مواجهه مستقیم کودک با فضای رسمی و گاه اضطراب‌آور دادرسی است؛ در عین حال، حفظ حقوق دفاعی او نیز از طریق الزام ولی یا نماینده قانونی به حضور در

جلسه، تضمین می‌شود. این شیوه رسیدگی، ناظر به وضعیت خاص و آسیب‌پذیر کودکان در فرآیند عدالت کیفری است و قابل تسری به دادرسی بزرگسالان نیست؛ زیرا در مورد متهمان بالغ، اصل بر لزوم حضور شخص در جلسه دادرسی است و عدم حضور، مستلزم رعایت مقررات دادرسی غیابی خواهد بود. تمایز یادشده، از تفاوت بنیادین در اهداف دادرسی کیفری اطفال و بزرگسالان ناشی می‌شود؛ جایی که در مورد کودکان، هدف اصلی نه صرفاً تعیین مجازات، بلکه حمایت، بازپروری و تربیت قانون‌مدارانه آنان است. در همین راستا، قانون عدالت کیفری نوجوانان کانادا مصوب ۲۰۰۳ (YCJA) با تأکید بر رویکرد پیشگیری رشد‌مدار، اصلاح و بازپروری کودکانی را هدف قرار می‌دهد که در معرض بزهکاری یا آسیب‌های اجتماعی قرار دارند. این قانون با بهره‌گیری از ابزارهای ترمیمی، کوشیده است زمینه مشارکت فعال کودک در فرآیند دادرسی را فراهم سازد و هم‌زمان، از بروز فشارهای مضاعف روانی بر او جلوگیری کند. مشابه این جهت‌گیری را می‌توان در حقوق ایران نیز مشاهده کرد؛ جایی که امکان دادرسی در غیاب طفل، به‌عنوان اقدامی حمایتی و در راستای مصلحت کودک پیش‌بینی شده است، مشروط بر آن که الزامات قانونی برای حضور نماینده قانونی وی رعایت شده باشد. با این حال، چالش‌های تفسیری در خصوص احضار کودک و تأثیر آن بر حضوری یا غیابی بودن رأی همچنان باقی است. بر اساس مقررات آیین دادرسی کیفری، اصولاً صدور رأی حضوری مستلزم احضار رسمی متهم و حضور وی در جلسه است. با توجه به اینکه قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ درخصوص نحوه احضار طفل و آثار عدم حضور او تصریح کافی ندارد، این ابهام پدید می‌آید که در غیاب طفل، ولی با حضور والدین یا نماینده قانونی، رأی صادره را باید حضوری دانست یا غیابی. بررسی سیر تحول تقنینی نشان می‌دهد که قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار مصوب ۱۳۳۸، هرچند رسیدگی ویژه‌ای برای اطفال در نظر گرفته بود، اما در خصوص نحوه احضار یا ضمانت اجرای عدم حضور والدین صراحت کافی نداشت. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، گامی روشن‌تر در این مسیر برداشت و با پیش‌بینی احضار مستقیم یا غیرمستقیم طفل، همراه با ضمانت اجرای عدم حضور، به شفافیت قواعد دادرسی افزود. این قانون در هماهنگی با اسناد بین‌المللی، نظیر ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک (Convention on the Rights of the Child) و ماده ۱۴ قواعد پکن (United Nations Standard Minimum Rules for the Administration of Juvenile Justice) تصریح شده است. رهنمودهای ریاض (Riyadh Guidelines) نیز در بند ۳ بر حق مشارکت کودکان در پیشگیری از جرم تأکید میکند. همه این مقررات نشانگر این هستند که شرکت کودکان در فرایند دادرسی کیفری جنبه اساسی دادرسی منصفانه در سیستم عدالت کیفری کودکان است (Forde, 2018: 265). با این حال، در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، رویکردی متفاوت اتخاذ شد (مؤذن زادگان، راهدارپور، ۱۳۹۷:

۲۰۸). ماده ۴۱۲ و تبصره یک آن به گونه‌ای نگاشته شده‌اند که گویی احضار مستقیم طفل به جلسه دادرسی ضرورت ندارد و صرفاً احضار والدین یا سرپرست قانونی کفایت می‌کند. این در حالی است که ضمانت اجرای روشنی برای عدم حضور آنان نیز پیش‌بینی نشده است. افزون بر آن، جلب والدین طفل فاقد مبنای قانونی مشخص است، زیرا مطابق ماده ۱۶۸ همان قانون، جلب اشخاص بدون تفهیم اتهام ممنوع است و نقض آن، موجب مسئولیت انتظامی مأمور خواهد بود. در مواجهه با این خلأ، دو دیدگاه تفسیری مطرح شده است. نخست آن که با تأکید بر اصل حضوری بودن آراء و استثنائی بودن دادرسی غیابی، نمی‌توان رأی صادره را در غیاب طفل حضوری دانست، مگر اینکه احضار رسمی وی صورت گرفته باشد. در این نگاه، ملاک حضوری بودن رأی، شخص متهم است، نه نماینده او. در مقابل، دیدگاه دوم با استناد به مقررات آیین دادرسی مدنی، به‌ویژه ماده ۳۰۳، حضور نماینده قانونی را برای تلقی رأی به‌عنوان حضوری کافی می‌داند و می‌کوشد این قاعده را به دادرسی کیفری نیز تعمیم دهد. با این حال، قیاس دادرسی کیفری با دادرسی مدنی در این خصوص قابل دفاع نیست؛ چراکه دادرسی کیفری، ناظر بر حقوق بنیادین فرد در برابر قدرت عمومی است و اصول ناظر بر آن، به‌ویژه در ارتباط با حق دفاع و اصل رسیدگی حضوری، از جایگاه ممتازتری برخوردار است. افزون بر آن، در خصوص اطفال، مشارکت مستقیم آنان در فرآیند دادرسی، نه تنها تضمینی برای رعایت حقوقشان، بلکه عاملی برای توانمندسازی تدریجی آن‌ها در مواجهه با نظم اجتماعی و پیامدهای رفتاری‌شان تلقی می‌شود. از همین منظر، دیدگاه نخست از پشتوانه منطقی و حقوقی قوی‌تری برخوردار است. اصل مشارکت کودک در فرآیند دادرسی ایجاب می‌کند که احضار مستقیم او صورت گیرد و در صورت عدم انجام این امر، رأی صادره را نمی‌توان حضوری تلقی کرد. این رویکرد، ضمن حفظ حقوق دفاعی کودک، با الزامات بین‌المللی و اصول عدالت ترمیمی نیز سازگارتر است. در این میان، ماده ۴۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری جایگاه مهمی دارد. این ماده بر حضور حداقلی طفل در جلسات تأکید دارد و می‌کوشد میان ضرورت مشارکت کودک و جلوگیری از وارد آمدن آسیب‌های روانی به وی توازن برقرار کند. با این حال، استفاده قانون‌گذار از واژه "طفل" در این ماده، دقت لازم را ندارد؛ چراکه با توجه به معیارهای سن مسئولیت کیفری در قانون مجازات اسلامی، این واژه ناظر بر افراد زیر ۱۵ سال (در پسران) و ۹ سال (در دختران) است و درحالی که ماده ۸۸ قانون مجازات اسلامی، اقدامات تأمینی و تربیتی را صرفاً نسبت به این گروه قابل اعمال می‌داند، کاربرد واژه "نوجوان" می‌توانست دامنه شمول حمایتی ماده ۴۱۴ را روشن‌تر سازد. مطابق صورت جلسه نشست قضایی استان فارس مورخ ۱۳/۳/۱۳۹۹: حضوری یا غیابی بودن آراء در خصوص متهمان نوجوان تابع قواعد عام آیین دادرسی کیفری است بنابراین حکم مربوطه به اطفال که در هر حال رأی را حضوری دانسته قابل تسری به متهم نوجوان نیست؛ ضمن اینکه به تصریح ماده

۴۱۵ قانون یاد شده در جرایم تعزیری درجه ۶ و بالاتر تعیین وکیل برای متهم نوجوان ضرورت دارد. باری، باید گفت که احضار مستقیم متهم طفل و تعیین ملاک رأی حضوری یا غیابی بر پایه حضور یا عدم حضور او، نه فقط از منظر اصول بنیادین دادرسی منصفانه، بلکه در پرتو ملاحظات تربیتی، روان‌شناختی و حمایت‌گرایانه‌ای که بر دادرسی کیفری اطفال حاکم است، ضرورتی انکارناپذیر به شمار می‌رود. پذیرش هرگونه تفسیر موسع از مفهوم رأی حضوری، بدون احضار کودک، علاوه بر ایجاد تعارض با اهداف دادرسی ویژه اطفال، می‌تواند به تضعیف حقوق کودک و تزلزل در مشروعیت دادرسی منجر شود (شمس، ۱۴۰۰: ۱۱۶).

۴-۲. مشارکتی بودن دادرسی اطفال

یکی از نکاتی که به لحاظ تربیتی در دادرسی اطفال بسیار مهم می‌نماید، اجازه ابراز عقیده به آنها است. قاضی، در صورتی که با مبانی روان‌شناسی کودک آشنا بوده و شیوه‌های طرح پرسش هدفمند را بداند، می‌تواند از خلال اظهارات طفل، اطلاعاتی ارزشمند و تأثیرگذار برای اتخاذ تصمیمی هم‌سو با مصلحت او به‌دست آورد. از این رو ایجاد فضای امن و حمایتی برای ابراز آزادانه دیدگاه‌ها و احساسات توسط کودک، نه تنها در روشن شدن ابعاد گوناگون پرونده مؤثر است، بلکه به شناسایی دقیق نیازهای روانی و تربیتی او نیز یاری می‌رساند. در این میان، دادگری ترمیمی با تکیه بر اصلاح رفتار و بهبود شرایط زیستی کودک، بر مشارکت فعال و معنادار کلیه ذی‌نفعان از جمله والدین، سرپرستان، مددکاران اجتماعی و حتی بزه‌دیدگان تأکید دارد. چنین مشارکتی، قاضی را در موقعیت کامل‌تری نسبت به شرایط کودک و محیط پیرامون او قرار داده و زمینه صدور آرای عادلانه‌تر، متناسب‌تر و بازپرورانه را فراهم می‌سازد. در کشورهای چون انگلستان اتخاذ رویکرد ترمیمی از یک سو باعث مشارکت جامعه مدنی در جهت ترمیم ذی‌نفعان و همه کسانی که به نوعی از جرم متأثر شده‌اند می‌شود و از سوی دیگر زمینه مشارکت داوطلبانه طفل یا نوجوان مرتب جرم را در قالب فرآیند مذاکره و گفتگو به منظور ترمیم خسارات مادی، روانی و معنوی بزه دیده فراهم می‌کند (مهرا، ۱۳۹۰: ۱۵۷). نتیجه چنین رویکردی، نه تنها بازاجتماعی شدن طفل، بلکه پیشگیری از ارتکاب مجدد جرم خواهد بود. در نظام حقوقی ایران، هرچند ماده ۴۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری به صراحت بر حق دفاع نوجوان تأکید دارد، اما از سازوکارهای مشخص عدالت ترمیمی و زمینه‌سازی برای مشارکت فعال طفل و جامعه مدنی در فرآیند دادرسی سخنی به میان نیآورده است. این فقدان، در عمل مانعی جدی در مسیر بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود برای اصلاح و بازپروری کودک به شمار می‌آید و همزمان، نقش نهادهای واسطه چون وکلا و میانجی‌گران را نیز کم‌رنگ می‌سازد. در حالی که حضور وکیل، به‌ویژه در مراحل ابتدایی رسیدگی، می‌تواند تأثیر چشم‌گیری در کاهش برچسب‌زنی، حفظ کرامت طفل و

افزایش دقت قضایی داشته باشد، خلأ قانونی در خصوص تعیین وکیل تسخیری در جرائمی که مجازات آن‌ها غیر از قصاص، اعدام، رجم یا حبس ابد است، چالشی قابل توجه در راستای تضمین حقوق دفاعی متهمان ایجاد کرده است. بر اساس ماده ۱۸۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در کلیه امور جزایی، طرفین دعوا حق انتخاب و معرفی وکیل را دارند و به موجب ماده ۱۸۶ قانون مذکور، در صورتی که متهم توانایی مالی برای انتخاب وکیل نداشته باشد، می‌تواند از دادگاه درخواست تعیین وکیل کند. با این حال، تبصره نخست ماده ۱۸۶، تعیین وکیل تسخیری را تنها در جرائم خاصی مجاز دانسته که با مجازات‌های شدید همراه‌اند و این امر موجب شده تا در بسیاری از موارد، حمایت حقوقی از متهمان، به‌ویژه اطفال، ناقص باقی بماند.

با این وجود، قانون‌گذار در قبال اطفال، نگرشی حمایتی اتخاذ کرده و در ماده ۲۲۰ قانون مذکور، دادگاه را مکلف ساخته است در صورت عدم حضور ولی یا سرپرست قانونی، ضمن اعلام مراتب به ایشان جهت تعیین وکیل، در صورت خودداری یا غیبت آنان، رأساً برای طفل وکیل تسخیری تعیین کند. این حکم که واجد جنبه حمایتی برجسته‌ای است، هرچند گامی مثبت به شمار می‌رود، اما در مقام اجرا به دلیل فقدان دستورالعمل‌های جامع، با چالش‌هایی روبه‌روست. در عرصه بین‌المللی نیز، بند دوم ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک، بر حق دسترسی طفل به مشاور حقوقی تأکید کرده و دولت‌های عضو را ملزم ساخته تا سازوکارهای لازم را برای بهره‌مندی کودک بزه‌کار از خدمات مشاوره‌ای و کمک‌های حقوقی در تهیه و ارائه دفاعیه فراهم آورند. تعهد به این اسناد، دولت‌ها را ملزم می‌سازد تا دادرسی ویژه اطفال را نه صرفاً به‌عنوان شکلی متفاوت از رسیدگی کیفری، بلکه به‌عنوان فرآیندی بازپرورانه، مشارکتی و منطبق با منافع عالیه کودک تلقی کنند. (سادات اسدی، ۱۳۹۹: ۱۱۳) در مجموع، بهره‌گیری از رویکرد مشارکتی در دادرسی اطفال، مستلزم بازنگری در قوانین داخلی، تدوین دستورالعمل‌های دقیق اجرایی و گسترش حمایت‌های روانی، اجتماعی و حقوقی از طفل در معرض تعارض با قانون است. تنها در سایه چنین نگرشی است که می‌توان به تحقق عدالت در معنای واقعی آن، نه صرفاً به‌عنوان صدور حکم، بلکه به‌عنوان فرآیندی انسانی، اصلاح‌گر و مسئولانه، امیدوار بود.

۲-۵. سرعت در دادرسی اطفال

دادرسی کودکان و نوجوانان باید تا حد امکان با سریع و کوتاه باشد تا هر چه سریعتر این گروه سنی از فرآیند کیفری خارج شوند و از آثار زیان‌بار آن بر شخصیت در حال رشدشان مصون بمانند. در همین راستا، قانونگذار در تبصره (۲) ماده ۴۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری، اختیار برگزاری دادرسی فوری را به دادگاه اعطا کرده است تا در صورت فراهم بودن شرایط، بدون

تعیین وقت، اقدام به رسیدگی نماید. هدف از چنین اقدامی، کاهش زمان مواجهه کودک یا نوجوان با فرآیند قضایی و جلوگیری از آسیب‌های ثانویه‌ای است که این رویارویی می‌تواند بر روان و آینده اجتماعی او وارد سازد. در نظام حقوقی ایران، دادرسی افتراقی کودکان با تصویب قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار در سال ۱۳۳۸ آغاز شد و با تحولات تقنینی پس از انقلاب، در قالب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ ادامه یافت. در دوره اجرای این قانون، محاکم عمومی بدون کیفرخواست به کلیه جرائم رسیدگی می‌کردند و بر اساس ماده ۲۱۹ همان قانون، شعبی از دادگاه‌های عمومی برای رسیدگی به جرائم اطفال اختصاص می‌یافتند. این روند تا سال ۱۳۸۱ و تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ادامه یافت؛ قانونی که با احیای دادرها، بار دیگر دادرسی مبتنی بر کیفرخواست را به عنوان قاعده بازگرداند. با این حال، قانونگذار در تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی ۱۳۸۱، به واسطه نگاه افتراقی به دادرسی کودکان، جرائم اطفال را از شمول کیفرخواست مستثنا کرد (ضرغامی، مهر، ۱۳۹۳: ۱۳۷). این استثناء ناظر بر رسیدگی به اتهامات دختران زیر ۹ سال و پسران زیر ۱۵ سال قمری است و به موجب آن، امر تعقیب و تحقیقات مقدماتی به جای دادرها در اختیار دادگاه اطفال قرار گرفت؛ اقدامی که در راستای حمایت ویژه از این گروه سنی صورت پذیرفت. برگزاری دادرسی فوری، هرچند مزایای قابل توجهی در کاهش آسیب‌های ناشی از دادرسی دارد، اما به جهت حساسیت موضوع، تنها در شرایط خاص مجاز شمرده شده است. از جمله این شرایط، می‌توان به سبک بودن اتهام (یعنی جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت یا جرائمی با مجازات‌هایی غیر از حبس)، حضور متهم یا نمایندگان قانونی او در جلسه، درخواست رسیدگی توسط ایشان و فراهم بودن موجبات رسیدگی اشاره کرد. این چارچوب حقوقی بدین منظور طراحی شده است که ضمن حفظ منافع عالیه کودک، از شتاب‌زدگی مضر در فرآیند دادرسی جلوگیری شود. در نظام دادرسی کیفری، تأخیر در رسیدگی به پرونده‌های بزرگسالان گاه اجتناب‌ناپذیر است و در برخی موارد حتی موجه تلقی می‌شود، اما در خصوص کودکان و نوجوانان، چنین تأخیری با فلسفه دادرسی ویژه آنان در تضاد است. فرآیندهای طولانی و پیچیده می‌تواند اهداف اصلاحی و تربیتی مورد نظر قانونگذار را خنثی ساخته و بر وضعیت روانی کودک تأثیری منفی بگذارد. این نگرانی در اسناد بین‌المللی نظیر کنوانسیون حقوق کودک نیز بازتاب یافته است؛ کنوانسیونی که بر لزوم رسیدگی فوری و بدون تعلل به پرونده‌های کودکان تأکید دارد تا فاصله زمانی میان وقوع جرم و پاسخ قانونی، کمترین آسیب را بر روان کودک وارد سازد. در همین راستا، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز تدابیری برای تسریع روند دادرسی اطفال اندیشیده است. به موجب تبصره ۱ و ۲ ماده ۲۸۵ این قانون، ضابطان دادگستری موظف‌اند کودک را بدون تأخیر به مرجع قضایی تحویل دهند و اجازه انجام تحقیقات مقدماتی را،

حتی در ساعات غیراداری یا ایام تعطیل، ندارند. این امر به‌منظور ممانعت از آسیب‌های احتمالی ناشی از تماس کودک با ضابطان، و نیز جلوگیری از فرسایش روانی او صورت گرفته است. صورت جلسه نشست قضایی استان خراسان جنوبی مورخ ۱۳۹۷/۱۱/۲۴: «با توجه به اطلاق تبصره یک ماده ۲۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات و الحاقات بعدی تحقیقات مقدماتی تمامی جرایم افراد زیر پانزده سال، اعم از اینکه سن آنها در زمان شروع به تحقیقات از ۱۵ سال گذشته و یا نگذشته باشد به‌طور مستقیم در دادگاه اطفال و نوجوانان صورت می‌پذیرد.» همچنین، ماده ۳۹ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان بر انجام تحقیقات توسط افراد آموزش‌دیده و در کوتاه‌ترین زمان ممکن با کمترین دفعات تأکید دارد؛ زیرا تأخیر و تکرار در مراحل دادرسی می‌تواند سطح اضطراب و استرس کودک را افزایش داده و فرآیند کشف حقیقت را با مانع مواجه سازد. از سوی دیگر، بهره‌گیری از سازوکارهای دادگری ترمیمی، به‌ویژه میانجی‌گری، می‌تواند ابزار مؤثری برای تسریع دادرسی و کاهش پیامدهای آن بر کودک باشد. این شیوه‌ها، با تمرکز بر ترمیم آسیب و مصالحه میان طرفین، نه تنها به تخفیف بار محاکم کمک می‌کنند بلکه امکان بازپروری مؤثر کودک را نیز فراهم می‌سازند. با این حال، نبود هماهنگی کافی میان نهادهای اجرایی، قضایی و حمایتی و نیز فقدان دستورالعمل‌های روشن برای قضات، گاه مانعی در مسیر تحقق این ظرفیت‌های قانونی و تربیتی محسوب می‌شود. باری، سرعت در رسیدگی به جرائم کودکان و نوجوانان نه تنها با اصول دادرسی افتراقی همخوانی دارد، بلکه لازمه صیانت از سلامت روانی و اجتماعی این گروه حساس است. هر اندازه فاصله میان ارتکاب جرم و صدور حکم کمتر باشد، امکان مداخله مؤثرتر، بازسازی شخصیت و بازگشت کودک به مسیر صحیح زندگی اجتماعی بیشتر فراهم خواهد شد. چنین نگاهی، نه صرفاً یک ضرورت قانونی، بلکه ضرورتی انسانی و اخلاقی در مواجهه با آینده‌سازان جامعه است.

۲-۶. خانواده مداری در دادرسی اطفال

اصطلاح خانواده محوری که در سالهای اخیر وارد ادبیات حقوقی جمهوری اسلامی ایران گردیده است، نخستین بار در سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور به کار گرفته شد (هدایت نیا، ۱۳۹۷: ۱۲) در شانزدهمین مورد از اقدامات ملی ذیل راهبرد کلان با عنوان تبیین تشکیل تحکیم تعالی و ایمن سازی خانواده آمده است: «تبیین و ترویج الگوی خانواده تراز جمهوری اسلامی ایران و گفتمان سازی و معرفی جمهوری اسلامی ایران به عنوان قطب خانواده محوری البته مضمون خانواده محوری از اصل دهم قانون اساسی نیز قابل استنباط است که در آن آمده است: «از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است همه قوانین و مقررات و برنامه ریزیهای مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری

روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد. می‌توان اصل دهم قانون اساسی به عنوان منبع اصلی برای تبیین خانواده محوری در نظام حقوقی ایران در نظر گرفت. افزون بر این، ایده خانواده محوری در بند نخست سیاست‌های کلی خانواده نیز مورد تصریح قرار گرفته و بر ایجاد جامعه‌ای خانواده محور و تقویت و تحکیم کارکردهای بنیادین این نهاد، بر پایه الگوی اسلامی خانواده، تأکید شده است. مطابق بند دوم همان سیاست‌ها، خانواده محوری بدین معناست که خانواده باید محور تدوین قوانین و مقررات، سیاست‌های اجرایی و نظامات آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی قرار گیرد. بر این پایه، خانواده محوری را باید رویکردی فراگیر دانست که باید در تمام ابعاد حیات اجتماعی و حقوقی جامعه بازتاب یابد. در این راستا حقوق کیفری، به عنوان یکی از ابزارهای بنیادین نظام عدالت کیفری، نمی‌تواند از این تحول بی‌نصیب بماند و از این رو، باید نسبت آن با نهاد خانواده مورد بازاندیشی قرار گیرد. در این زمینه، باید به پرسش اساسی پاسخ داد که خانواده، به عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی، چه نقشی در تحقق الگوی مطلوب نظام حقوق کیفری ایفا می‌کند و ایفای این نقش مستلزم چه تدابیر و سازوکارهایی است؟ بی‌گمان، میان نظام حقوقی و نهاد خانواده رابطه‌ای دوسویه برقرار است. از یک سو، نظام حقوقی ملزم به صیانت از کیان خانواده و تقویت بنیاد آن است، و از سوی دیگر، خانواده ظرفیتی عظیم در تحقق اهداف پیشگیرانه، اصلاحی و حمایتی نظام عدالت کیفری دارد. مفهوم خانواده محوری در حقوق کیفری اطفال بیش از دیگر حوزه‌ها تجلی یافته است. این رویکرد در تمامی مراحل فرآیند کیفری، از جرم‌انگاری گرفته تا تعیین نوع و میزان مجازات، رسیدگی قضایی و تحلیل‌های جرم‌شناختی، حضوری پررنگ دارد. اهمیت این نگرش از آن جا ناشی می‌شود که خانواده، نخستین و بنیادی‌ترین بستر جامعه‌پذیری کودک است و طفل، بیشترین زمان رشد و اجتماعی شدن خود را در دامن خانواده سپری می‌سازد. از همین رو، قانون‌گذار ایران در مراحل مختلف دادرسی، از پیش‌دادرسی تا اجرای حکم، نقش خانواده را به عنوان عاملی مؤثر در اصلاح، بازپروری و بازاجتماعی‌سازی کودک بزه‌کار مورد شناسایی حقوقی قرار داده است.

در مرحله پیش از دادرسی، نمود روشن خانواده محوری در تصمیم‌گیری‌های قضایی مشهود است. تشکیل پرونده شخصیت، رعایت اصل اقتضایی بودن تعقیب، گزینش قرارهای تأمین کیفری مناسب و بهره‌گیری از نهادهای ارفاقی، همگی بر مبنای این رویکرد استوارند. در تشکیل پرونده شخصیت، خانواده به منزله مهم‌ترین منبع اطلاعاتی و کنشگر اصلی در شناخت ابعاد زیستی، روانی، اجتماعی و تربیتی طفل شناخته می‌شود. افزون بر این، حضور خانواده در اجرای نهادهای ارفاقی چون تعلیق تعقیب، بایگانی پرونده و میانجی‌گری کیفری نیز نقش بسزایی دارد، چراکه حمایت‌های عاطفی و اجتماعی خانواده، زمینه‌ای مناسب برای ترمیم روابط آسیب‌دیده و بازگشت مؤثر کودک به مسیر هنجاری جامعه فراهم می‌سازد. نقش خانواده در فرایند دادرسی نیز

به‌روشنی مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است. در سیاست جنایی حمایتی ناظر بر اطفال، دادگاه‌ها اختیار یافته‌اند تا خانواده را به اجرای دستوراتی با ماهیت تربیتی، درمانی، نظارتی یا کنترلی ملزم سازند. این دستورات ممکن است شامل بازگرداندن طفل به سرپرستی خانواده اصلی یا واگذاری حضانت وی به خانواده‌های جایگزین واجد شرایط باشد. چنین تدابیری، افزون بر تقویت مسئولیت‌پذیری خانواده، بر نقش محوری آن در بازپروری روانی و اجتماعی کودک تأکید می‌ورزند. بشتوانه نظری این رویکرد را می‌توان در نظریه دلبستگی جان بالبی (John Bowlby) باز یافت؛ نظریه‌ای که بر نقش پیوندهای عاطفی پایدار و امن میان کودک و مراقبان اصلی‌اش در رشد عاطفی، شناختی و اجتماعی او تأکید دارد و فقدان یا گسست این پیوندها را عامل بروز اختلالات رفتاری و گرایش به انحراف می‌داند. از این‌رو، حفظ پیوند کودک با خانواده، در فرایندهای دادرسی کیفری، ضرورتی انکارناپذیر از منظر روان‌شناختی، جرم‌شناختی و تربیتی تلقی می‌شود. در همین راستا، قانون‌گذار ایران در ماده ۳۶ قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹، با الهام از ملاحظات جرم‌شناختی و روان‌شناختی، تأکید کرده است که جدایی کودک از خانواده صرفاً در مواردی مجاز است که مصلحت طفل چنین اقتضایی داشته باشد. بدین ترتیب، اصل بر حفظ بستر خانوادگی است، مگر آن‌که خانواده به‌واسطه خشونت، اهمال یا سوءاستفاده، به محیطی ناایمن تبدیل شده باشد. به دیگر سخن جدایی طفل از خانواده تنها می‌تواند آخرین راه باشد (خواجه نوری، ۱۳۹۶: ۱۶۶) با این‌همه، یکی از چالش‌های اساسی در نظام حقوقی ایران، فقدان سیاست‌های مؤثر در زمینه توانمندسازی خانواده‌های اطفال بزه‌کار است. خانواده‌ای که قرار است در فرآیند دادرسی و اجرای احکام، نقش مؤثر ایفا کند، خود باید از دانش حقوقی، مهارت‌های فرزندپروری و توانایی مواجهه با بحران‌های رفتاری کودک برخوردار باشد. مشارکت واقعی خانواده آنگاه تحقق می‌یابد که این نهاد، مخاطب تکالیف قانونی قرار گیرد و ملزم به ایفای نقش سازنده شود. چنین هدفی را می‌توان با مشروط کردن تصمیمات قضایی به اجرای تکالیفی از سوی والدین، نظیر شرکت در دوره‌های آموزشی، بهره‌مندی از مشاوره یا اجرای برنامه‌های نظارتی، دنبال کرد. در نهایت، رویکرد خانواده‌محور، راهبردی چندبعدی است که با ارتقای جایگاه خانواده در کلیه مراحل فرایند دادرسی، بستر مناسبی برای اصلاح فردی، رشد متعادل و بازاجتماعی‌شدن مؤثر طفل فراهم می‌آورد. تقویت پیوندهای خانوادگی، ضمن کاهش آثار منفی فرآیند کیفری بر روان طفل، نظام عدالت کیفری را به هدف نهایی خود که همانا بازگرداندن بزه‌کار نوجوان به جامعه است، نزدیک‌تر می‌سازد. با این حال، تحقق جامع این رویکرد، مستلزم طراحی سازوکارهای منسجم، آموزش هدفمند خانواده‌ها و همکاری مؤثر میان نهادهای قضایی و حمایتی است؛ امری که بدون اراده سیاسی و تخصیص منابع کافی، امکان تحقق نخواهد یافت.

نتیجه گیری

حمایت از اطفال و نوجوانان بنیادی ترین هسته سیاست جنایی افتراقی ناظر به این دسته است. این حمایت برای این که اثر بخش باشد، باید نسبت به ساختار و مجموعه کنش های نهادهای تکلیف دار در این زمینه تبلور یابد. بررسی جلوه‌های افتراقی عدالت کیفری اطفال در سیستم دادگستری جنایی ایران نشان می‌دهد که سیاست جنایی افتراقی، با تمرکز بر حمایت از اطفال و نوجوانان در معرض خطر، از دهه ۱۳۸۰ توسعه یافته و در قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ به اوج خود رسیده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که جلوه‌های تنبیهی افتراقی، همچون سری بودن دادرسی، تسریع در رسیدگی با هدف کاهش آسیب‌های روانی و انگ‌زنی اجتماعی، تا حد زیادی با اسناد بین‌المللی مانند کنوانسیون حقوق کودک و قواعد پکن همخوانی دارند، هرچند اجرای آن‌ها در عمل با چالش‌هایی نظیر اطاله دادرسی در برخی پرونده‌ها مواجه است. در مقابل، جلوه‌های ترمیمی افتراقی، شامل مشارکتی بودن، غیررسمی‌سازی از طریق قضا‌زدایی و پلیس ویژه اطفال، خانواده‌مداری و پذیرش دادرسی غیابی، گرچه ظرفیت بالایی برای اصلاح و بازپروری دارند، اما به دلیل خلأهای قانونی در سازوکارهای میانجی‌گری و ضعف هماهنگی میان نهادهای قضایی و حمایتی مانند بهزیستی، کمتر از پتانسیل خود بهره می‌برند. این یافته‌ها پرسش اصلی پژوهش را مبنی بر شناسایی جلوه‌های تنبیهی و ترمیمی افتراقی و همخوانی آن‌ها با اسناد بین‌المللی پاسخ می‌دهد و فرضیه تحقیق را تأیید می‌کند که رویکردهای ترمیمی، به دلیل تأکید بر مشارکت ذی‌نفعان و غیررسمی‌سازی، کارایی بیشتری نسبت به جنبه‌های تنبیهی در دستیابی به اهداف اصلاح و پیشگیری از تکرار جرم دارند، با این حال، محدودیت پژوهش در تمرکز بر جنبه‌های نظری و عدم بررسی داده‌های میدانی، پیشنهاد می‌کند تحقیقات آتی بر ارزیابی عملی اجرای این جلوه‌ها در دادگاه‌های اطفال تمرکز کنند. برای بهبود، پیشنهاد می‌شود دستورالعمل‌های اجرایی برای میانجی‌گری در قانون آیین دادرسی کیفری تدوین شود و آموزش تخصصی قضات و ضابطان بر پایه اصول جرم‌شناسی حمایتی الزامی گردد.

فهرست منابع

الف: کتاب‌ها

۱. خالقی، علی. (۱۴۰۳). آیین دادرسی کیفری. چاپ پنجاهم. نشر شهر دانش
۲. شمس، عبدالله. (۱۴۰۰). آیین دادرسی مدنی: دوره بنیادین. جلد دوم. چاپ چهل و نهم. نشر دراک
۳. خواجه نوری، یاسمن. (۱۳۹۶). جهانی شدن حقوق کیفری اطفال بزهکار. چاپ اول. نشر میزان
۴. مهرآ، نسرين. (۱۳۹۰). عدالت کیفری کودکان و نوجوانان. چاپ اول. نشر میزان
۵. نیازپور، امیرحسین. (۱۴۰۲). پیشگیری از جرم، چاپ دوم، نشر میزان
۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۳۸۲). صحیفه عدالت. جلد سوم. چاپ اول. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه
۷. ابراهیمی و رکیانی، فاطمه. (۱۳۸۹). حق دادرسی منصفانه کودکان در تعارض با قانون. چاپ اول. انتشارات جاودانه
۸. زراعت، عباس. (۱۳۸۲). اصول آیین دادرسی کیفری ایران. چاپ اول. نشر مجد

ب: مقالات

۱. سادات اسدی، لیلا. (۱۳۹۹). «دادرسی کیفری اطفال در حقوق ایران»، مجله حقوقی دادگستری
۲. هدایت‌نیا، فرج‌الله. (۱۳۹۷). «چالش‌های خانواده‌محوری در فقه و نظام قانونگذاری ایران»، فصلنامه دین و قانون
۳. مؤذن‌زادگان، حسنعلی و رهدارپور، حامد. (۱۳۹۷). «اصل شفافیت قانون و جایگاه آن در رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر و حقوق کیفری ایران»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی
۴. ضرغامی، فرید و مهرآ، نسرين. (۱۳۹۳). «مبانی دادرسی بدون کیفرخواست در نظام‌های حقوقی ایران و انگلستان»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی
۵. کیانپور، غلامرضا. (۱۳۳۸). «جرائم اطفال و انتقادی بر لایحه اطفال بزهکار»، مجله کانون وکلا، شماره ۶۷

6. Forde, Louise. (2018). "Realising the Right of the Child to Participate in the Criminal Process", Youth Justice Journal, Vol. 18

7. Welsh, Brandon .C and Farrington, David.P, (2012), The Future of Crime Prevention: and Developmental Situational Strategies

8. Ceccato, Vania and Abraham, Jonatan.(2023). Crime Prevention and Safety Interventions

ت: قوانین و آیین نامه ها

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۲. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲
۳. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹
۴. قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸
۵. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲
۶. قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹
۷. قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار مصوب ۱۳۳۸
۸. قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱
۹. لایحه تشکیل پلیس ویژه اطفال و نوجوانان مصوب ۱۴۰۰